



مصاحبه با سه تن از شاهدان جنایات «قنات»

منیره برادران

از ماجراهای فاجعه بار «قنات» در شهر جهرم چیزهایی شنیده بودم. گروهی از اراذل و اوباش حزب اللهی جهرم به رهبری علی محمد بشارتی، امام جمعه ی شهر (حسین آیت اللهی) و ... در سال ۱۳۶۰ دهها نفر از جوانان و نوجوانان این شهر را گرفتند به قصد مرگ شکنجه شان کردند بنشان را تکه تکه کردند و جسد بیجان و یا نیمه جان آنها را در قنات های اطراف شهر انداختند. این جنایتها قابل فراموشی نیستند و باید ثبت شوند. اطلاع یافتم که بازمندگان و شاهدانی از آن ماجرا در اروپا زندگی می کنند. با آنها قرار دیداری می گذارم. با یاری سه حافظه و سه تجربه گزارش زیر ارائه می شود. عمدا شکل مصاحبه را حفظ کرده ام که از سندی حکایت نکلمته بشم. این سه نفر میل هستند از آوردن نامشان خودداری شود. دوست عزیز دیگری، سهیلا، مرا در طرح سوالها یاری می کند.

منیره برادران، چون ۲۰۰۷

یکی از بازماندگان صحبت را شروع می کند:

قبل از پرداختن به واقعه سال ۱۳۶۰، که مورد سوال شماست، ابتدا توضیح کوتاهی دارم در باره موقعیت جغرافیایی و فرهنگی و شرایط زیستی شهر جهرم. جهرم شهر کوچکی است در جنوب شرقی شیراز، که دورتادور آن را درختهای نخل فراگرفته است. تا پیش از انقلاب اهالی این شهر با همدیگر در صلح و صفا زندگی می کردند. چند خانواده بهائی در جهرم زندگی می کردند که از نظر رفتار و نحوه ی زندگی تفاوتی با دیگران نداشتند. مردم مسلمان شهر هم تفاوتی بین خودشان و بهائیها قائل نبودند. بهائیهای شهر ما از اقبال زحمتکش و نسبتا فقیر بودند.

بعد از انقلاب بود که شکافها شروع شد. شکاف بین مردم و کسانی که خارج از ایده ی اسلامی بودند یا اصلا مذهبی نبودند. بهائیها زیر فشار قرار گرفتند. فاجعه از همان زمانی شکل گرفت که راهپیمائیها و درگیریها شروع شد. در جریان این راهپیمائیها یواش یواش تب مذهب بالا می گرفت. یک روحانی داشتیم به نام حسین آیت اللهی که امام جمعه جهرم بود و او تعصبات را دامن می زد. (درباره این آیت اللهی بعدا بیشتر توضیح می دهم.)

با بالا گرفتن تعصبات و تبلیغات مذهبی، که این آقای آیت اللهی هدایتش می کرد، حمله به بهائیها شروع شد. اولین کسی که قربانی این تعصبات دینی شد، کارگری بود بهائی به نام رضا حقیقت. او ابتدا کارگر یک نانوائی بود. بعدا در یک پمپ بنزین کار می کرد. حزب اللهی ها با موتور به او حمله کردند و او را کشتند.

از همان زمان، یعنی چند ماه پیش از انقلاب، خط ضدیت با دگراندیشان و دگر باشان شروع شد. غیر از امام جمعه، شخص دیگری هم بود که خط دهنده و سازمان دهنده حزب الله بود. او علی محمد بشارتی بود که در کابینه آقای رفسنجانی وزیر کشور شد. پیش از وزارت، نماینده جهرم در مجلس شورای اسلامی بود. به دستور او بود که مردم اسلام شهر که به بی آبی و وضعیت زیستی شان اعتراض کرده بودند، از آسمان و زمین به گلوله بسته شدند و عده زیادی کشته شدند. این آدم در زمان شاه چند سالی زندان بود. در رابطه با سازمان مجاهدین دستگیر شده بود. اما در زندان تغییر موضع داده و به مؤلفه اسلامی پیوسته بود. بعد از آزاد شدن از زندان شاه در سال ۱۳۵۶ آمد جهرم، که زندگانش بود. از همان زمان برای تبلیغات تعصب آمیز به امام جمعه و دیگران خط می داد و شده بود مشاور امام جمعه.

بعد از ترور رضا حقیقت یک زن فاحشه را (به نام گلو، گلی) با اسپدپاشی به صورت و چشمانش کور کردند. این زن از خانواده ای بسیار فقیر بود. پدرش کوه نشین بود یا به اصطلاح جهرمی، کوهکی بود. برای روشن شدن مفهوم کوهکی باید اضافه کنم که در نزدیکیهای جهرم کوههای صخره ای مرتفعی قرار دارد که عده ای در شکاف آنها زندگی می کنند و معاش شان از طریق زغال گیری و دامداری تامین می شود. یکی از همین کوه نشینها آمده بود در شهر جهرم زندگی می کرد. او دختری داشت به نام گلو، که از فقر و بدبختی خانواده به فحشا کشیده شده بود. این همان دختری بود که متعصبان مذهبی به صورت او اسپد پاشیده و او را کور کردند. او اکنون اگر به جهرم برود و به فلکه ی ششم بهمن سابق (نام جدیدش را نمی دانم) یک زن در هم شکسته ی پنجاه شصت ساله ای را می بینید که گدایی می کند. این همان زنی است که اسمش گلو است.

حالا مختصری در باره حسین آیت اللهی بگویم. او نماینده آیت الله خمینی در جهرم بود. او با همکاری بشارتی فجایع زیادی آفرید. بعد از سال ۱۳۴۲ و بدنبال انتقادات خمینی به انقلاب شاه و مردم، که منجر به تبعید او شد، آیت اللهی به صف طرفداران خمینی پیوست و مبلغ دیدگاه های او شد. چند بار توسط ساواک دستگیر شد و دستگیری اش به درازا نکشید. رژیم شاهنشاهی خطر زیادی از طرف اینها احساس نمی کرد. آنها هم خیلی تند نمی رفتند.

الف: هربار که این امام جمعه آزاد می شد، در اولین منبر حرفهای همه علیه کمونیستها بود. **نون:** چیزی که الف می گوید، درست است. این جور آدمها در آن زمان خیلی تند نمی رفتند و علیه شاه موضع نمی گرفتند. بیشتر علیه دگراندیشان حرف می زدند. یادمانده که یک بار آیت اللهی از مطهری مثال آورد که کمونیسم و فاشیسم را دو لبه یک قیچی دانسته بود. این امام جمعه بعد از چند بار دستگیری در بین مردم محبوبیت پیدا کرد. مردم او را سوازی دیگر روحانیون برج عاج نشین قرار می دادند. او از این پایگاه در تظاهراتی که علیه شاه می شد، سوء استفاده می کرد و مردم را علیه دگراندیشان و به ویژه کمونیستها تحریک می کرد.

تبلیغات علیه کمونیستها جنبه عام داشت یا اینکه بطور مشخص گروه هائی از مردم جهرم را که چپ بودند، مدنظر داشت؟ آیا در جهرم بودند کسانی که علنا خود را کمونیست بخوانند؟

نون: من فکر نمی کنم علم امام جمعه آنقدر بوده باشد که مد نظرش کمونیسم در ابعاد عام و تنوریک باشد. منظور او نیروهای شناخته شده ی چپ در شهر بودند. مثلا منظور همین الف خودمان بود که همه می دانستند او معلم و چپ است. این شناخته شگی هم به این دلیل بود که اوائل مرزهای نظری بین نیروهای سیاسی هنوز خیلی روشن نبود. همه کسانی که در ضدیت با شاه هم عقیده بودند، چه طرفداران خمینی، چه مجاهدین و چه کمونیستها همه با هم دوست بودند، نسبت بیکدیگر با تساهل و تسامح برخورد می کردند و رفتارشان با همدیگر دشمنانه نبود. از زمان شروع راهپیمائیها در ۱۳۵۷ بود که متعصبین مذهبی که دیدند دست بالا را دارند، صفشان را جدا کردند و دشمنی شان را با دیگران آن زمان علنی کردند. حتی با مجاهدین هم که ابتدا نسبت به آنها موضعی رقیق داشتند، دشمن شدند و نام آنها را به منافقین تغییر دادند. ستاد آنها را مورد حمله قرار دادند و با نمایش هائی خواستند آنها را نزد مردم بی آبرو کنند. مثلا با نشان دادن لباس زیر زنانه، که یعنی اینها را از ستاد مجاهدین بدست آورده اند. سرکوب و کشتار دگراندیشان سراسری بود و در بعضی شهرها ابعاد آن بیشتر بود. اما آنچه را که در جهرم بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی اتفاق افتاد، باید یک استثنا دانست.

این شدت و حدت عمل در جهرم به خاطر حضور بشارتی و آیت اللهی بود که توطنه می چیدند یا به خاطر حضور گسترده تر مخالفان؟

الف: بله، این به خاطر حضور این دو نفر بود که از همان زمانها توطنه می چیدند و برای قتل کمونیستها و مجاهدین نقشه می کشیدند. و تبلیغات ضد کمونیستی راه می انداختند. یادمان هست که در جنگ کردستان، ۱۲ تن از بسیجی های جهرم کشته شدند. در آن موقع در سخنان پیش از خطبه نماز جمعه، بشارتی صحبت کرد. من از رادیو جهرم می شنیدم که می گفت کمونیستها این بچه های ما را کشتند، قاسملو (رهبر حزب دمکرات کردستان ایران، که بعدها به وسیله ی جمهوری اسلامی ترور شد) و فدائیان جگرشان را درآوردند، کباب کردند و با شراب خوردند. در این موقع صدای جمعیت نمازگزار بلند شد: مرگ بر کمونیست، مرگ بر منافق.

نون: چند عامل بود. یکی دور افتادگی و بسته بودن شهر جهرم. فاصله این شهر تا پایتخت هزار و چند کیلومتر است. مردم این شهر ارتباط چندانی با مردم شهرهای دیگر نداشتند. تعصب در بطن فکری مردم وجود داشت ولی نمود پیدا نمی کرد تا اینکه اینها آمدند و تبلیغات را راه انداختند که اول عمدا علیه بهائیها بود.

الف: فضای شهر آنقدر خفان آور بود که ما بعنوان هواداران چریکهای فدائی یک بار هم نتوانستیم در سطح شهر به طور علنی اعلامیه پخش کنیم. همیشه نسبت به ما فشار بود. آنها همه چیز را کنترل می کردند حرفها و نوشته ها را. در یکی از راهپیمائیهای سال 57، وقتی عده ای از دگراندیشان شعاری غیر از شعار مذهبیها دادند، آیت اللهی دستور داد همه بنشینند. بعد میکروفون را گرفت و گفت انقلاب ما، انقلاب مارکسیستی نیست. انقلاب اسلامی است. ما مجبور بودیم از همان ابتدا بطور مخفی فعالیت کنیم.

نون: در این زمان، مدت کوتاهی بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی آنها گروهی به نام گروه ۱۵ خرداد ایجاد کردند. در اعلامیه شان نوشتند که همه کسانی را که هم جنس گرا هستند، خوانند کشت. البته ما امروز می گوئیم هم جنسگرا. آنها می گفتند لواط کار. و بلافاصله دو نفر که شایع بود، همجنس گرا هستند، به قتل رساندند. و بعد تعدادی دیگر. یکی از آنها فرزند شخصی بود به نام ابراهیم. احتمالا ابراهیم قناعتیان، که نابینا بود. آری، فرزند این شخص نابینا که بسیار هم فقیر و تنگدست بود، با شلیک اسلحه کشتند. دیگری حسین نام داشت. او جنسیتش مشخص نبود به اصطلاح خنثی بود. او را هم کشتند. به این اتهام که «مفعول» است. شخص دیگری نیز به اتهام اینکه «مفعول»

است کشته شد. یک شخص دیگر که همین گروه ۱۵ خرداد او را کشت ، محمود نام داشت.

به چه شیوه ای اینها را می کشتند؟

نون : با گلوله. و دقیقاً هم از طریق اسلحه های سپاه پاسداران که تازه تاسیس شده بود. آزمایش گلوله و نظر پزشک قانونی دال بر این بود که گلوله ها همه یکسان و نظامی هستند. این قتلها را سپاه هدایت می کرد بدون اینکه جنبه به ظاهر «قانونی» داشته باشد. دادگاه و غیره در کار نبود.

موردی هم بود که خانواده مقتولین قضیه را دنبال کند؟

نون : هیچ خانواده ای جرات این کار را نمی کرد. فضای ارباب و تهمت آنقدر بالا بود که اگر هم کسی می خواست مسئله را دنبال کند، خود در مظان اتهام قرار می گرفت. کسی که برادرش کشته می شد جرات نمی کرد بپرسد او را به چه دلیلی کشتید.

آیا این فضا هم عمل می کرد در بین خانواده ها که در اثر تبلیغات دینی، این قتلها را یکجوری موجه بدانند؟

نون : من تصور نمی کنم.

الف : قبل از انقلاب این آمهانی که کشته شدند بین مردم زندگی می کردند و با دیگران ارتباط داشتند. از وقتی که انقلاب شد، جریاناتی مثل گروه ۱۵ خرداد شکل گرفت که آنها این قتلها را انجام می دادند. علی محمد بشارتی و حسین آیت اللهی و ... سازمان دهنده شان بودند. آنها کمیته هائی را هم در ژاندارمری و شهربانی ایجاد کردند که اعضایشان از حزب الله بودند. بشارتی سپاه جهرم را سازمان داد زمانی که خودش در کمیته سلطنت آباد بود ، چند نفر از جوانان مذهبی شهر را برد آنجا و در کمیته سلطنت آباد طرح سپاه جهرم را ریختند. یکی از این افراد که بعداً مجاهد شد، توضیح داد که بشارتی گفته بود باید همه این فدائینها را بکشیم- اکثر چپهای جهرم طرفدار سازمان چریکهای فدائی بودند.

بشارتی حالا چه کاره است؟

نون : شنیدیم که بعد از تمام شدن دوره کابینه رفسنجانی و پایان وزارت او، وی در حوزه مسکن دارای مقامی است. اما در پشت پرده او یک چهره امنیتی مهم است. به اعتراف خودش، او در دستگیریهای جنجالی سال ۱۳۵۸ در دستگیری مجتبی طالقانی، حماد شیبانی و سعادت دست داشته است. وضعیت این طوری بود تا قتلهای سیاسی شروع شد. من اینجا می خواهم تا یادم نرفته به موردی از قتلها اشاره کنم که بسیار غم انگیز است. در شهر ما مردی زندگی می کرد که حواس درست حسابی نداشت. دیوانه بود اما آزارش به کسی نمی رسید. نامش عوض بود و سنش حدود ۵۰. همه در شهر او را می شناختند. به زبان محلی به او می گفتیم عوض گنا. گنا یعنی دیوانه. لباس این مرد همیشه پاره بود. او را هم کشتند. به علت اینکه لباسهایش پاره بود و گاه شاید آلت تناسلی اش بیرون می افتاد. حزب الله این را خارج از شئون اسلامی می دید. به جای اینکه او را به دست یک مرکز درمانی بسپارند، صورت مسئله را پاک کشتن او پاک کردند. او را هم با گلوله کشتند با همان اسلحه هائی که هم جنس گریبان را می کشتند.

در این دوره مواردی هم بود از کشتن زنان فاحشه؟

الف : بله. زنی بود که که نزدیک قناتی بیرون شهر زندگی می کرد در زیر یک چادر. موقعی که کشته شد ۵۰ یا ۵۵ ساله بود. این زن حداقل ۳۵ سال در بیابان به تنهایی زندگی کرد. اسمش صغرا بود. او از یکی از روستاهای اطراف آمده بود از روستای فتح آباد. در بیابان و در چادرش تن فروشی می کرد. بعد از اینکه معلمی به او تجاوز کرده بود، به این کار رو آورده بود. حزب اللهی ها سرش را بردند.

نون : اگر درست یادم باشد، این حادثه مربوط به قبل از انقلاب است. من مطمئن نیستم که قتل او یک عمل سازمان دهی شده از طرف مذهبها بوده باشد.

الف : چرا. چنین بود. چند نفری را هم که شبها به سراغ او می رفتند، دستگیر کردند، اما معلوم نشد چه کسانی این زن بدبخت را کشته اند.

نون : من مسئولیت این ادعا را که همه قتلهای فجیع سیاسی و ایدئولوژیک- که اینجا تا جانی که حافظه مان یاری می کرد، بر شمرديم- توسط بشارتی و آیت اللهی سازمان دهی شده اند، به عهده می گیرم. ولی نمی توانم با اطمینان بگویم که قتل صغرا هم کار آنها بوده باشد.

آیا دادگاه های انقلاب اسلامی هم در جهرم تشکیل می شد یا اینکه این دادگاه ها فقط در مرکز استان تشکیل می شدند؟

الف : این قتلها هیچکدام به دنبال دادگاه و محاکمه صورت نگرفت. کسانی که در باره این جنایتها تصمیم می گرفتند عبارت بودند از علی محمد بشارتی، حسین آیت اللهی، حاج مهربان ، پرینیان و ... اینها از قبل از انقلاب هم دور هم جمع می شدند و مجمع علیه بهائینها داشتند. همزمان با انقلاب به شیوه های ترور متوسل شدند. برای این کار گروه ۱۵ خرداد را بنیان گذاشتند. این گروه بعدها در سال ۱۳۶۰ گروه قنات نام گرفت. افراد گروه برای خودشان لایحه ای هم نوشته بودند به نام لایحه قنات. هر وقت دست به ترور می زدند و یا کسی را شکنجه می کردند، کاغذ را نشان می دادند و می گفتند این لایحه «در مورد دشمنان» باید اجرا شود. منظور از دشمن ، مخالفان، هواداران مجاهدین و چریکهای فدائی، همجنس گریبان و حتی کسانی که به دلایل صرفاً خصوصی دشمن محسوب می شدند. اینها را می گرفتند می بردند سر قنات و می بستند به رگیار یا با مته و چاقو تکه تکه شان می کردند. بعد تن مرده یا نیمه جان قربانی شان را در قنات می انداختند. علی محمد بشارتی گفته بود اگر روزی کسی را برای کشتن گیر نیاوردید، خری را بگیرید و ببرید سر قنات و بکشید. چنین توصیه ای به این خاطر بود که خوی آدم کشی در حزب اللهی ها همچنان باقی بماند .

نام قنات را دیگران روی این گروه گذاشته بودند؟

الف : نه. خودشان هم همین نام را بخود بسته بودند. در اطراف جهرم قناتهای وجود دارد که زمانی منبع آبیاری کشاورزان بود. بعدها به دلیل لایروبی نکردن، این قناتها خشک شده و از کار افتادند. این گروه ده قنات را شناسایی کرده بود. وقتی کسی را می گرفتند ، می بردند سر یکی از این قناتها.

از چه زمانی گروه قنات تشکیل شد؟

الف : از سال ۱۳۶۰. قتلهای قبلی را، مثلاً کشتن هم جنس گریبان را گروه ۱۵ خرداد اجرا می کرد. بعد این گروه تغییر نام داد و به گروه قنات معروف شد. کار اینها قتلهای سیاسی بود.

نون: از بعد از ۳۰ خرداد این قتلهای سیاسی اتفاق افتاد. اطلاعیه سیاسی - نظامی مجاهدین بهانه ای شد برای بشارتی و امام جمعه که می گفتند اینها علیه اسلام قیام کرده اند و محارب هستند.

آیا در جهرم هم مثل تهران در ۳۰ خرداد تظاهراتی صورت گرفت؟

الف : نه. خفقان شهر اصلاً این امکان را نمی داد. من فقط یک تظاهرات ضد رژیم در جهرم دیدم. آنهم سال ۱۳۵۹ و نامزدی مسعود رجوی برای انتخابات مجلس بود. تازه آنهم تا به آخر ادامه نیافت. حزب اللهی ها ریختند و آن را بهم زدند.

نون : روز ۳۰ خرداد دو نوجوان هوادار مجاهدین به نامهای مهید مقدسی و احمد حکیم نژاد تحت تاثیر اطلاعیه سیاسی- نظامی مجاهدین با چاقو به یک حزب اللهی به نام حسنعلی پرینیان حمله کرده و او را مجروح کردند. جراحت شدید نبود و بعد از یک معالجه سرپایی پرینیان از بیمارستان مرخص شد. اما حزب اللهی ها این را بهانه کردند و مهید مقدسی را آنقدر می زند که در بیمارستان بستری می شود. در بیمارستان او را با دیواره ای حصیری از بقیه بیماران جدا کرده بودند تا از چشمها پنهان بماند. بعد از دو- سه روز زمانی که مهید هنوز حالش خوب نشده بود، پاسداران دکتر را، که یک پزشک پاکستانی بود، وادار می کنند که مجروح را از بیمارستان مرخص کند . سپس پاسدارها او را به مرکز سپاه پاسداران برده و تیرباران می کنند . بعد به خانواده اطلاع می دهند که مهید تیرباران شده است . اطلاع ندارم آیا جنازه ی مهید را به خانواده اش تحویل دادند یا نه . مجاهد دیگری به نام احمد حکیم نژاد را به یک ماشین نیسان می بندند و روی زمین می کشند . آنقدر که خونین و زخمی می شود. مردم او را به بیمارستان منتقل می کنند. یکی از حزب اللهی ها به نام مصطفی رحمانیان به بیمارستان می رود و سرم را از دست حکیم نژاد بیرون می کشد و با گلوله مغزش را داغون می کند. خانواده این دو و قربانیان بعدی اجازه نداشتند جنازه عزیزشان را در گورستان عمومی دفن کنند. بعضی هاشان جسد را در زیر پله های خانه یا جایی در باغ دفن کردند.

ز : به حمید غفوری، هوادار مجاهدین، که سوار دوچرخه بوده با چاقو حمله می کنند و وی را زخمی می کنند. مردم او را به بیمارستان منتقل می کنند. چماقداران گروه قنات می روند بیمارستان. یکی از آنها، رحمانیان پسر حاج باشی، سرم را از دست حمید بیرون کشیده و سوزن آن را در چشم او فرومی کند. بعد آنها حمید را از بیمارستان بیرون می کشند و با خود می برند. خانواده غفوری موضوع را پیگیری کرده و به ژاندارمری اطلاع می دهند و اینها از پیدا شدن جسدی در قنات به خانواده خبر می دهند. معلوم می شود که جسد مربوط به حمید غفوری است. به این خانواده هم اجازه نمی دهند که جنازه را در گورستان شهر خاک کنند. خانواده مجبور بود چند روزی جنازه را در حمام خانه با یخ نگهداری کند تا چاره ای برای دفن بیابند. خواهر با کمک دیگر اعضای فامیل جسد را شستشو می دهند. پادم هست که خواهر گفته بود می خواستم جانی سالم در بدنش پیدا کنم که ببوسم. دماغ و سایر اعضای بدنش را بریده بودند. او را تکه تکه کرده بودند. حمید غفوری ۱۸ سال بیشتر نداشت و از خانواده ای سرشناس بود. خانواده از قشر فرهنگی شهر جهرم بود.

این همه کینه از کجا ناشی می شد؟

ز : از آنجا که قربانی مجاهد بود.

نون : سوال قابل تاملی است. شاید برای کسی که با این شهر بیگانه باشد، نداند که ابعاد تبلیغات و تفرقه پراکنی های بشارتی و آیت اللهی تا چه حد بوده است. آنها به هواداران نشان

الفا می کردند که مخالفان، دشمن دین و مردم و دشمن خدا هستند که اگر زنده بمانند اسلام و کشور را نابود می کنند.

من سوالم این است که چه چیزی سبب می شد که آنها قربانی شان را به این طرز فجیع بکشند و تکه تکه شان کنند؟

نون: وقتی در گوش یک حزب الهی این همه تبلیغات منفی در مورد دیگران می شود، این نفرت ایجاد می کند. و بعد اینکه اینها سازمان دهی شده بودند.

الفا: یکی از گروه قنات که بعدها از آنها جدا شد، تعریف کرده بود که در مراسم شان آنها را به اتاق تاریکی می بردند که در گوشه و کنار آن شمع روشن بود. نصرالله میمنه می رفت پشت بلندگو، اول آیه ای از قرآن می خواند بعد شروع می کرد به موعظه. می گفت شما می دانید که در زمان شاه خیلی گناه کرده اید. اگر می خواهید خدا گناه هاتان را ببخشد، باید امشب یک منافع، یک کمونیست و یا هرکسی را که ضد ماست، بکشید. این آدمها اکثرشان سواد درست و حسابی نداشتند و از نظر ذهنی کورن بودند. اینها اکثرشان در زمان شاه اصلا مذهبی نبودند. حتی خیلی هاشان کارهای خلاف می کردند. مثلا یکی از آنها، که به او می گفتند مندیل حاج دلاور، لات بود. حزب الهی دیگری بود معروف به مد گل (محمد گلو). گلو نام مادرش بود که فاحشه بود. این پسر کارش از بچگی این بود که دم در خانه بنشیند و از کسانی که سراغ مادرش می رفتند، یک- دو تومانی پول بگیرد. عده دیگر هم بودند که همیشه تعصبات مذهبی داشتند. مثلا شکرالله نمذچی، مسعود رحمانیان و حسین رحمانیان پسر احمد.

شما از کجا می دانستید که گروه موسوم به قنات این جنایات را انجام می دهند؟

الفا: خودشان می گفتند. وقتی در روز روشن کسی را می گرفتند، خب مردم آنها را می دیدند. آنها حتی مردم عادی را هم تهدید می کردند و زیر فشار می گذاشتند. مثلا اگر با فروشنده ای مسئله داشتند به او می گفتند اگر فلان کار را نکنی، سروکارت با گروه قنات است.

لایحه ای که به آن اشاره کردید، چه بود؟ یک نوع قانون بود؟

الفا: نه آنها اسمش را گذاشته بودند لایحه ی قنات. و مضمونش این بود که مثلا اگر یک نفر کمونیست می شناسید، باید او را بکشید.

نون: توضیحی در مورد «لایحه» بدهم. حزب الهی ها اصلا قانون و لایحه نمی شناختند. وقتی مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، اینها می شنیدند که لایحه آمده مجلس و می شنیدند که وقتی لایحه ای تصویب می شود، جنبه قانونی پیدا می کند. اینها هم گفتند ما لایحه داریم لایحه قنات. یعنی اینکه ما قانون را می شناسیم. این موضوع برای سران مملکت پنهان نبود. مثلا یک بار آقای قزاقی، رئیس پیکار با بیسوادی، به جهرم آمده بود. بعد از صحبت با سپاه و دارو دسته آنها می پرسد کار لایحه قنات به کجا کشید. از منتقدان هم کسانی بودند که ماجرا را شنیده بودند. آقای شعله سعدی یک بار در مصاحبه با رادیو فردا گفت که قتلهای زنجیره ای از همان ابتدای حکومت جمهوری اسلامی وجود داشته و این زنجیره باید روشن شود. و در این رابطه به ترورهای جهرم اشاره کرد. یک نکته را می خواستم در رابطه به اولین سری قتلهای سیاسی قنات اضافه کنم. روز ۳۰ یا ۳۱ خرداد، من از پشت بام صدای امام جمعه را می شنیدم که گفت یک منافق امروز به جهنم واصل شده است. این به آن معنی است که حسین آیت الهی رسما این ترورها را تأیید می کرد.

الفا: یاد می آید ۴ خرداد ۱۳۶۰ بود و ختم یکی از کسانی که در جنگ با عراق کشته شده بود. اما جمعه رفت بالای منبر و گفت: از امت حزب الهی می خواهم که به خانه منافقین و کفار بروند. آنها را طناب پیچ کنند و بیاورند مسجد. ما آن شب فرار کردیم رفتیم کوه. با مجاهدی همین کار را کردند. طناب انداختند گردنش و بردند نماز جمعه که آنجا توبه کند. او هم مجبور شد همین کار را بکند.

نون: در سال ۱۳۵۸ من نامه ای به امام جمعه جهرم نوشتم و به او گوشزد کردم که کاری نکنید که آسفالت خیابانها با خون جوانان این شهر رنگین شود. شما با تبلیغات تان و نمیدن بر تعصبات کور دارید مردم را به جان هم می اندازید. در نهایت دود این آتش افروزی به چشم شما هم خواهد رفت. نامه را به یکی از دوستانم نشان دادم. او توصیه کرد که کپی آن را برای یک روحانی ارشد دیگری آیت الله حق شناس، که آدم میانه رونی بود، هم بفرستم. من این کار را کردم. ولی پاسخی نگرفتم. اما دو شب بعد آیت الهی در صحبت هایش گفت که کمونیستها برای من نامه می نویسند. اما بدون اینکه از محتوای نامه چیزی بگویند.

الفا: گروه قنات قربانی خود را قبل از بردن بر سر قنات، می برد به امام زاده ای که بیرون شهر بود و نزدیک قبرستان. آنجا انقدر او را می زدند که به التماس بیفتد. یکی از مجاهدها به نام منوچهر هنری مدتی زندان بوده و آزاد شده بود آمده بود جهرم که زندگی عادی را از سرگیرد. در زندان توبه کرده بود. شبانه او را گرفتند گونی کردند و بردندش گورستان نزدیک امام زاده. بدنش را از بالا تا پائین با مته سوراخ کردند بعد او را انداختند داخل قنات. کشاورزی حادثه را دیده بود. او انقدر متاثر شده بود که مریض شده و تا یک ماه نمی توانست از خانه خارج شود.

نون: تا جاییکه من به یاد دارم، منوچهر هنری دستگیر نشده بود بلکه خانواده اش او را برای مدتی به مشهد فرستادند نزد خواهرش که آنجا زندگی می کرد. پدر منوچهر، آقای جعفر هنری، کارگشا یا وکیل تجربی بود. کارگشا کسی است که دانشنامه حقوقی ندارد اما قوانین و راه حلها را می شناسد و به نوعی کار وکیل را انجام می دهد. وقتی برادر زاده او در جنگ کشته شد، آقای هنری فکر کرد حالا که خانواده شان یک شهید هم داده، شاید دیگر کاری با پسرش نداشته باشند. او را از مشهد به جهرم بازگرداند و خواست که واسطه شود تا با او کاری نداشته باشند. منوچهر را که یک پسر بچه ۱۶ یا ۱۷ ساله بود، برد نزد سپاه و گفت اگر این پسر اگر کاری کرده از بچگی بوده حالا می خواهد درسش را بخواند و زنگش را بکند. بعد از چند روز منوچهر را گروه قنات می زدند و می کشند. جسدش در قنات پیدا می شود.

منیره: اما الف و ز می گویند که مطمئن هستند که منوچهر آن مدتی را که در جهرم نبوده، دستگیر شده و در زندان بوده است.

ز: یکی از کسانی که در شکنجه، بریدن اعضای بدن و سوراخ کردن جمجمه سر دست داشت، محمد گلو بود. او چشم قربانی را درآورده بود و در جیبش گذاشته بود بعد فراموش شده بود. خودش تعریف کرده بود که بعد از دو-سه روزی متوجه چیز لغزنده ای در جیبش می شود. دست می کند در جیب و چشم را درمی آورد.

این حادثه باید مربوط باشد به بعد از سال ۶۰. چون گفتید که این فرد مدتی زندانی بود. تاریخ دستگیریهایی گسترده هم عمدتا از ۳۰ خرداد به بعد بود. یعنی بعد از سال ۱۳۶۰ هم گروه قنات وجود داشت؟

الفا: بله وجود داشت.

نون: در مورد دانگاه و محاکمه پرسیدید. یک دانگاهی در فسا، ۱۰۰ کیلومتری جهرم، تشکیل شده بود. آنجا زندان هم داشت. در بعضی موارد دستگیر شده را می بردند فسا برای محاکمه و زندان. اگر حکم، اعدام بود، برمی گرداندند جهرم برای اجرای حکم. مثلا حبیب دانگر هوانر سازمان مجاهدین که در فسا دانگاهی شد و در جهرم اعدام شد. ز: حبیب دانگر را برای اعدام بستند به یک درخت نخل. قبل از تیرباران، او را زدند و شکنجه کردند. به جسد دانگر هم مثل دیگران اجازه دفن در گورستان عمومی را ندادند. خانواده جسد حبیب را در باغ کوچکی که متعلق به خودش بود، دفن کردند. چون همان طور که گفته شد از دفن اعدام شدگان در گورستان عمومی جلوگیری می کردند. **نون:** حبیب دانگر از یک خانواده زحمتکش بود. پدرش هادی دانگر کارگر شرکت آب و برق بود. حبیب ۱۸ یا ۱۹ ساله بود و تازه جذب مجاهدین شده بود.

اعدام در ملاء عام صورت گرفت؟

نخلستان در حاشیه شهر واقع بود نه در داخل شهر. حبیب را در یکی از نخلستانها اعدام کردند در تابستان ۶۰. جنازه را تحویل خانواده دادند. فضای ترس و ارباب چنان بود که مرده شور جرات نکرد او را بشوید. خانواده، خود جسد پسر را می شوید و در باغ دفن می کند. بیشتر مواردی که برای محاکمه به فسا فرستاده می شدند، حکم اعدام می گرفتند. فقط چند نفر حکم تعلیق گرفتند. مثل برادر عبدالعظیم سرعی. خود عبدالعظیم کشته شد. همزمان با این محاکمات، گروه ترور هم عمل می کرد. حالا ماجرای ترور عبدالعظیم سرعی را تعریف کنم. او هوادار سازمان چریکهای فدائی / اقلیت بود، که در سر راه سفر به شیراز دستگیر شد توسط پاسداری به نام عسگری نژاد و تحویل سپاه داده شد. او را بعد از چند روز بازجویی آزاد کردند. فکر کنم آزادی او یک توطئه بود. چون بلافاصله در سر راه به خانه، حزب الهی ها او را محاصره می کنند و در روز روشن جلوی چشم مردم او را روی زمین می کشانند و در حین این کار با پیچ گواشی و چاقو او را می زنند. زمان این جنایت نیمروز ۸ تیر ۱۳۶۰ بود. یک روز پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی. مردم شاهد بودند که در حین اینکه سر عبدالعظیم را به جدول خیابان می زدند، حسین رحمانیان (پسر احمد)، یکی از سرکرده های گروه قنات می گفت «محکم تر بکوبید سر کمونیستها محکم تر از سر ماست». خانواده عبدالعظیم سرعی با کمک مردم تن سخت مجروح را سوار آمبولانس کردند که به شیراز منتقل کنند برای معالجه. او در بین راه بر اثر شدت جراحات وارده درگذشت. می گویم آزادی او توطئه بود چون سپاه مرکزی علیه عبدالعظیم نداشت که او را به دانگاه بفرستد. در حالیکه می دانست در آن فضای تحریک شده از حادثه ۷ تیر، اگر او را به خیابان بفرستد در هر حال حزب الهی ها او را خواهند کشت.

باز مورهای دیگر یادتان هست؟

نون: حق دان یکی از کسانی بود که به جرم هواداری با این شیوه های فجیع به قتل رسید. نام کوچکش را بیاد ندارم. پدرش از بهترین دبیرهای شهر بود. دیگری نفی زاده بود که کشته شد. او متخصص رادیولوژی بود و در بیمارستان کار می کرد. هوانر مجاهدین بود. مطمئن نیستم که توسط گروه قنات به قتل رسید یا اینکه اعدام شد. برادران خوشبویی بودند که همراه با همسرانشان اعدام شدند. و باز یاراحمدی بود. او دبیری بود که به وسیله ی سپاه کشته شد. حیدر مصلی نژاد هم که نوجوان دانش آموزی بود و هوادار مجاهدین، با همین شیوه ها او را کشتند.

حسد می زیند حلودا چند نفر با این ترورها به قتل رسیدند؟

الف : نمی دانیم، اما تعداد زیاد بوده.

نون : ما از خیلی از فجایعی که بعد از ۳۰ خرداد در جهرم رخ داد، مطلع نیستیم. نام و مشخصات تمامی کسانی که کشته شدند، قطعه قطعه شدند و در قنات انداخته شدند، دقیقاً بر ما معلوم نیست. من حدس می زنم تقریباً صد نفر توسط گروه قنات و به دلایل سیاسی ترور شده باشند. من امیدوارم کسانی که از کلیه ی مسائل و از جریان کامل قتلها و جنایتهایی که در جهرم به وسیله ی گروه قنات اتفاق افتاده اطلاع دارند ، برای تکمیل این سند همکاری کنند تا در آینده مسائل روشنتر شوند .

الف : آنها رد بچه ها را در شهرهای دیگر هم دنبال می کردند و در جاده های منتهی به جهرم ماشینها را می گشتند. نیروهای امنیتی شان را به ویژه در شیراز بسیج کرده بودند. اگر کسی را آنجا شناسایی می کردند، می گرفتند و می آوردند جهرم. خود من وقتی فهمیدم دنبال هستند فرار کردم. اول در شیراز بودم . بعد شهرهای دیگر. یکی از خویشان من جزو گروه قنات بود . از طریق مادر او از بعضی چیزها آگاه می شدم . مادرش به ما اطلاع می داد. دو نفر از بچه های جهرم را در تهران دستگیر کردند به نامهای بهمن ارزانی و عنایت الله مظلومیان. بهمن ارزانی اعدام می شود. مظلومیان را تحویل پاسداران جهرم می دهند. گروه قنات می خواسته او را هم مثل بقیه بکشد. یکی از افراد گروه می گوید: ما نمی توانیم این کار را بکنیم او دست سپاه است. اگر او را بکشیم، گندش در می آید. از کشتن او صرف نظر می کنند. مظلومیان توبه می کند و زنده می ماند.

نون : تکمیل گفته های الف اضافه کنم که بهمن ارزانی دبیر زیست شناسی بود و در یکی از بخشهای ناحیه جهرم تدریس می کرد. او سپهات مجاهدین بود. بعد از ۳۰ خرداد فرار کرد رفت تهران. او در میدان بهارستان در صف شیر خشک ایستاده بود. او دو بچه کوچک داشت. یک اتوبوس که سر نشینان آن حزب الهی های جهرم بودند، او را شناسایی می کنند. در واقع این شناسایی یک تصادف بود. آنها رفته بودند تهران که بروند جماران. قبل از جماران می روند مجلس شورای اسلامی برای ملاقات با علی محمد بشارتی، که در میدان بهارستان، ارزانی را می ببیند او را دستگیر و سوار اتوبوس می کنند که به بشارتی تحویل دهند. بشارتی او را به کمیته تحویل می دهد. کمیته او را می فرستد اوین. بزرگوهای اوین پرونده ارزانی را از جهرم می خواهند. امام جمعه ی جهرم ، آیت الهی ، دخالت می کند و پرونده سنگینی برای بهمن ارزانی می سازد. در حالیکه او هیچ رابطه تشکیلاتی با سازمان مجاهدین نداشت. فقط یک سپهات بود. برای همین هم در تهران در بند بود و جانی برای خواب نداشت. اگر با سازمان ارتباط داشت می رفت خانه های تیمی. یکی دو بار آمد نزد من خوابید. با پرونده سنگینی که از جهرم برایش درست کرده بودند، او را در اوین اعدام کردند. در سال ۱۳۶۱.

یک واقعه دیگر: یک خانواده روحانی در جهرم زندگی می کرد به نام سادات حسینی. پدر خانواده معروف بود به حاج اصفهانی. اصل و نسبش از اصفهان بود. پدر یا جدش از اصفهان کوچ کرده بودند آمده بودند جهرم. این مرد که سالمند هم بود مورد احترام مردم بود چون زمان شاه به نفع خمینی تبلیغ می کرد. بعد از انقلاب حتی خیابانی را به نام او کردند. بچه های حاج اصفهانی یا سادات حسینی همه مجاهد شده بودند. خود او هم سپهاتی برای آنها پیدا کرده بود. یا بهتر بگویم علیه مجاهدین حرف نمی زد. می گفت این بچه ها هم مسلمان هستند و در انقلاب شرکت کرده اند. نام او را از خیابان برداشتند و در آن فضای ارباب و تهمت او مجبور شد از شهر برود. رفت فسا نزد دخترش. دو پسرش را در شیراز دستگیر و اعدام کردند. این حاج اصفهانی یک رابطه فامیلی هم با آیت الهی ، امام جمعه ، داشت. گویا از قدیم این دو خانواده با همدیگر اختلافاتی داشتند. شاید این اختلافات خانوادگی مزید شده بود بر دشمنی حسین آیت الهی (امام جمعه ی وقت جهرم) با حاج اصفهانی و خانواده اش که منجر به اعدام دو پسر حاج اصفهانی در شیراز شد. آنها ابوالفضل سادات حسینی و حسن سادات حسینی نام داشتند. همچنین دختر حاج اصفهانی به نام عترت سادات حسینی و دختر عترت که ۱۷ یا ۱۸ ساله بود، اعدام شدند.

الف : محمود وطن پرست یکی از دوستان ما بود که اعدام شد. او را در شیراز دستگیر کردند به اتهام هواداری از مجاهدین و همانجا اعدامش کردند. خواهر زاده اش را هم اعدام کردند که اسم او اعظم صیادی بود. یکی دیگر از برادرهایش در عملیات فروغ جاودان در ۱۳۶۷ کشته شد. منوچهر وطن پرست (برادر دیگر محمود وطن پرست) به دست رژیم جمهوری اسلامی کشته شد . حسین ادب آواز و خواهر او پس از دستگیری و شکنجه های وحشتناک به جوخه ی اعدام سپرده شدند .

بودند کسانی هم که به تور گروه قنات افتاده باشند ولی توانسته باشند، فرار کنند؟

الف : اولین کسی که گیر افتاد، مسعود بود. در بلوار حافظ او را گیر آوردند و تا حد کشت زنده. بعد او از دستشان دررفت. زنده ماند و توانست از کشور فرار کند.

گفتید که عملیات قنات تا سالها ادامه داشت. تا چه زمانی؟ افراد آن حالا چه می کنند؟

الف : حالا دیگر گروه قنات وجود ندارد. بعد از قتل منوچهر هنری پدر او جعفر هنری، که نون او را معرفی کرد، دنبال کار را گرفت. نامه های زیادی به اینور و آنور نوشت. به

منتظری نوشت. از طرف منتظری هیئتی به همراه یک روحانی ، عضو شورای نگهبان ، به جهرم آمدند. و جلوی عملیات قنات گرفته شد.

نون : شخصی به نام افتخار جهرمی، از حقوقدانان غیرروحانی شورای نگهبان بود که از خویشان جعفر هنری بود. جعفر هنری افتخار را در جریان حوادث جهرم قرار داد. یک بار افتخار جهرمی در مجلس حضور پیدا و گفته بود که در جهرم هرج و مرج است که اگر جلوی آن گرفته نشود، به ضرر نظام تمام می شود. بعد از آن شیوه های سرکوب عوض شد. سردمداران فکر کردند شیوه های رسوای ترور دیگر به سودشان نیست. برای مجازات مخالفان و دگراندیشان آنها به روشهای «قانونی» محاکمه در دادگاه های شرع روی آوردند. این بار امام جمعه لحنش را بنا به مصلحت روز عوض کرد و در نماز جمعه خطاب به حزب الله گفت: تا وقتی به شما دستور داده نشده، دیگر کسی را در خیابان نکشید.

اگر منافق یا کمونیستی را جایی دیدید، او را دستگیر کنید و تحویل سپاه بدهید. سپاه خودش آنها را اعدام می کند.

غیر از شعله سعیدی، آیا کسان دیگری هم از منتقدان حکومتی داخل ایران به جنایت قنات اشاره کرده اند؟ مثلاً از اصلاح طلبان؟

نون : نه. فکر می کنم جناحهای حکومتی هیچکدامشان افشای این جنایت را به نفع خود نمی بینند. کسانی که در این جنایت دست داشتند، هنوز حکومت می کنند. علی محمد بشارتی هنوز مسئولیت و مقامی دارد. افراد گروه قنات که انسانها را به طرز فجیعی کشتند، حالا در سپاه پاسداران کار می کنند. بعضی شان در جبهه کشته شدند. در خارج هم این جنایت مسکوت مانده است. در این مورد چند سال پیش آقای مسعود نقره کار گزارشی تهیه کرد.

منیره : در کتاب «قهرمانان در زنجیر» از انتشارات مجاهدین اشاره به این جنایت شده است. صفحه ۲۳ و ۲۴ این کتاب . پس به این گونه نیست که قبل از شما کسی به این

جنایات اشاره نکرده باشد.

نون : در پایان اضافه کنم غیر از این شیوه های ترور عریان، اشکال دیگر سرکوب هم بود. تصفیه ها و اخراجها. یک کمیته تشکیل شده بود در سال ۱۳۵۹، از علی محمد بشارتی، ابراهیم جمالی، آتشی ، نصراله میمنه ، حاج مهربان و رئیس وقت سپاه پاسداران . به نام کمیته تصفیه شهر جهرم که در اطلاعیه هاشان اسامی تصفیه شدگان را اعلام می کردند و آن را به در و دیوار شهر می زدند. بدون اینکه دلیل این اخراجها را روشن کنند. اگر هم کسی مسئله را دنبال می کرد، پاسخ می شنید: خودت بگو چه کار کرده ای که باعث اخراجت شده. بیشترین تصفیه در آموزش و پرورش بود. در شغلای دیگر هم بود .

در اول مصاحبه اشاره کردید به آزار بهائیه و قتل یکی از آنها در ماه های آخر قبل از انقلاب. بقیه بهائیه چه شدند؟ می دانیم که در شیراز هم عده بهائیه زیاد بود

و خیلی در آنجا اعدام شدند.

نون : اغلب آنها مهاجرت کردند. یا به شهرهای دیگر رفتند یا اینکه کشور را ترک کردند. عده ای هم نزد امام جمعه رفتند و به اجبار مذهب خود را تکذیب کردند.

نون : به یک حادثه بسیار دردناکی هم- اعدام یک دختر بچه ۱۲ ساله- اشاره کنم . البته این حادثه بطور مستقیم به جهرم مربوط نیست. در جهرم خانواده ای زندگی می کرد که آواره جنگی بودند. پدر خانه، علی صبوری، کارگر شرکت نفت آبادان بود که بعد از حمله عراق به خوزستان و شروع جنگ مجبور شده بود با خانواده اش آبادان را ترک کند. اول آمدند و ساکن جهرم شدند. بعد در شیراز خانه ای خریدند و رفتند آنجا. پسر بزرگ خانواده، احمد صبوری، هوادار پیکار بود. او به دست خواهرش فرزانه، که ۱۱ سال و ۸ ماه داشت، اعلامیه داده بود که برود و در بازار وکیل پخش کند. با این فکر که پاسدارها با یک دختر بچه کاری نخواهند داشت. فرزانه در حین پخش اعلامیه دستگیر می شود. دو روز بعد جسد او را تحویل خانواده اش می دهند. او را حلق آویز کرده بودند. پدرش از دوستان من بود. تعریف کرد که جای طناب بر گردن بچه اش معلوم بود.

نون موقع تعریف این حادثه نتوانست جلوی گریه را بگیرد.

تاریخ اعدام؟

الف : درست بعد از کشته شدن سید عبدالحسین دستغیب امام جمعه شیراز، بود. بعد از این حادثه، ۲۰ آذر ۱۳۶۰، خلیبها را در شیراز اعدام کردند. برادر بزرگ فرزانه هم اعدام شد به نام احمد صبوری و همچنین برادر کوچکتر به نام سعید صبوری.

منیره : ممنون. همگی خسته نباشید.

ز : اگر زمانی برای بررسی و روشن شدن جنایت گروه ۱۵ خرداد و قنات پرونده ای تشکیل شود، نیاز داریم که بدانیم چه کسانی دست به قتل زدند و چه کسانی مظنون به قتل هستند.

با کمک حافظه سه نفری اسامی زیر جمع آوری شد. بخشی از کسانی که متهم به ارتکاب فجیع ترین قتلهای تاریخ معاصر ایران شدند ، عبارتند از :

علی محمد بشارتی، حسین آیت الهی، حاج مهربان ، حاج پرنیان و نصراله میمنه که از سازمان دهندگان جنایت در جهرم بودند و افراد زیر مجری قتلها بودند:

کریم یعقوبی / جواد رحمانی / جلال عباس زاده / جمال عباس زاده / شکرالله نمذچی / مسعود رحمانیان (فرزند حاج محمد حسن) / محمد رحمانیان / مصطفی رحمانیان / حاج ابوطالب رحمانیان (هر سه پسران حاج باثی) / حسین رحمانیان (فرزند احمد) / محمد نوروزی (ممد گلو) / مندیل حاج دلاور / علی زارعیان ملقب به علی پناه / حسنعلی

